

## بررسی خوانش رهبری جامعه شیعی در عصر دعوت عباسی

احمد عسگری<sup>۱</sup>

سید محمدمیر احمدی طباطبایی<sup>۲</sup>

### چکیده

موروثی شدن حکومت توسط امویان و شهادت امام حسین (ع) عاملی برای افزایش فعالیت سیاسی قبیله بنی هاشم گشت؛ تا جایی که رهبران بنی هاشم، نماینده‌ی جبهه مخالف حکومت اموی به شمار می‌آمدند. در این میان خاندان عباسی که یکی از دو شاخه اصلی بنی هاشم به شمار می‌آمدند با استفاده از جایگاه اهل بیت (ع) و زمینه سازی قبلی علویان، بزرگترین قیام تاریخی علیه امویان را سازمان دادند و با توجه به آنکه بخش اصلی دعوت بنی عباس در منطقه‌ی خراسان و به طریق پنهانی و سازمانی انجام پذیرفت؛ این مقاله به بررسی سیر دعوت و چگونگی معرفی رهبر در جنبش عباسی، از طریق واکاوی گزارش‌های تاریخی پیرامون دعوت عباسی پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: رهبری، بنی هاشم، بنی عباس، خراسان، اهل بیت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

<sup>۱</sup> کارشناس ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

Ahmadasar64@yahoo.com

<sup>۲</sup> کارشناس ارشد تاریخ تشیع دانشگاه پیام نور مشهد  
Tabatabaea1364@gmail.com

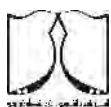
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۷/۲۳

## مقدمه

رقابت‌های قومی و قبیله‌ای از مهمترین ویژگی‌های اجتماعی عربستان عصر جاهلی به شمار می‌آمد که تأسیس حکومت اسلامی توسط رسول اکرم (ص) به این ویژگی اجتماعی خاتمه داد، اما بعد از گذشت چند دهه و با به قدرت رسیدن امویان و موروثی نمودن خلافت، رقابت‌های قومی، این بار به شکل دینی آن دوباره مطرح شد. دو قبیله بنی امیه و بنی هاشم که در عصر جاهلی نیز با هم اختلاف داشتند، رهبر جریان‌های سیاسی درون جامعه اسلامی شدند. خاندان بنی هاشم که خود را وارث حقیقی پیامبر (ص) در امور دین و دنیا می‌دانستند؛ نمی‌توانستند رهبری رقیب دیرینه خویش بر جامعه اسلامی را تحمل کنند و لذا بزرگان بنی هاشم، پس از حادثه کربلا، با اتخاذ مواضع گوناگون سیاسی بر علیه بنی امیه در صدد تضعیف مشروعیت و انقراض حکومت آنان برآمدند.

خاندان عباسی از مهم‌ترین خاندان‌های بنی هاشم به شمار می‌آمدند که در اواخر عصر اموی به ویژه در منطقه خراسان مردم را علیه بنی امیه تهییج می‌نمودند؛ عنصر اصلی تبلیغ عباسیان در جامعه اسلامی، معرفی خود به عنوان اهل بیت و قرابت با رسول الله (ص) بود و به همین دلیل شعار «الرضا من آل محمد» را برای خود انتخاب کردند. آربری در این مورد می‌نویسد: «عباسیان هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند مردم این حقیقت را فراموش کنند که آنان از خانواده پیغمبرند و عبای پیشوایی آن حضرت بر دوش آنان است». (آربری، ۸۶)

عباسیان هنگامی که به خلافت رسیدند باز هم فضیلت قرابت خود با رسول



الله (ص) را متذکر شدند. داوود بن علی در خطبه آغازینی که سفاح بیمار بود و صحبت‌هایش را نیمه تمام رها کرد، به مردم کوفه گفت: «خداوند را ستایش و سپاس باد که دشمن ما را نابود کرد و میراث ما را به ما باز گردانید، خاندان پیامبر شما، خاندان رحمت و عاطفه و مهر است که به شما تعطف می‌کند».

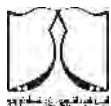
(ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۴۳/۱۵) حال با توجه به ماهیت سازمانی دعوت عباسی و خاستگاه جنبش عباسیان که در خراسان بوده، نظرات متفاوتی پیرامون رهبران قیام، نوع کار تبلیغی آنها و انگیزه‌های گروه‌های همراه قیام ارائه شده است.

برخی از نویسندگان با توجه به خاستگاه حرکت عباسی که منطقه خراسان بوده و نیز وجود نیروهای غیر مسلمان در این جنبش، معتقدند که این قیام، یک قیام اجتماعی برای سرکوبی عرب بوده است. هرچند که شعار، الرضا من آل محمد باشد ولی در نهایت خلیفه عرب از بین می‌رود. (الشامی، ۱۹) در مقابل این نظر، شعبان عقیده دارد «عرب‌های مهاجری که در مرو مستقر شده بودند، تحت تاثیر دیدگاه محدود عربی اموی حکومت، در جامعه خراسان استهلال یافته و امتیازشان را به عنوان عضو طبقه حاکم عرب از دست داده بودند، در مقابل اشرافیت غیر مسلمان مرو، حاکمیت دوباره خود را با اجازه و همکاری حکومت به دست آورده بودند، در نتیجه این گروه حامی اصلی نهضت عباسیان شدند، تعدادی از مسلمانان و موالی نیز به آنها پیوستند». (عبدالحی، ۱۲) در هر حال مبارزه با امویان محور مشترکی بود که می‌توانست اکثر جریان‌های مخالف حکومت را در کنار هم قرار داده و آنها را بر علیه حکومت بشوراند و از سویی خراسان منطقه‌ای وسیع و دور از حوزه نفوذ حکومت به شمار می‌رفت که

رهبران بنی عباس با آگاهی از این شرایط دعوت خویش را در این منطقه گسترده و رهبری معترضان حکومت در خراسان را به عهده گرفتند. بنی عباس پس از رحلت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> تا قبل از حادثه کربلا همراه و هم صدا با سایر خاندان‌های بنی هاشم به اتخاذ موضع می‌پرداختند، حادثه کربلا و عدم همراهی امام حسین<sup>(ع)</sup> اگر عاملی برای جدایی خاندان‌های بنی هاشم از همدیگر نشده باشد، حداقل زمینه ساز شکل‌گیری این جدایی می‌باشد، چنانکه فرقه-گرایی در جامعه شیعه پس از حادثه کربلا به شکل قابل توجهی گسترش یافت. (ر.ک: نوبختی، ۲۵-۳۰؛ اشعری قمی، ۲۱-۲۶) با توجه به این شرایط بنی عباس با ایجاد یک دعوت سرّی و سازمانی به تدریج رهبری گروهی از شیعیان و موالی معترض به ویژه در منطقه خراسان را به دست گرفته و سرانجام حکومت اموی را منقرض کردند؛ پژوهش حاضر به بررسی سیر تکوین اندیشه رهبری در خاندان عباسی و پذیرفتن آن توسط جامعه می‌پردازد.

### سیر تکوین رهبری در خاندان عباسی

بررسی اینکه چگونه خاندان عباسی توانست، در طول چند دهه برای خود مشروعیتی به میزان رهبری جامعه دست و پا کند، نیازمند شناخت موضع‌گیری‌های بزرگان خاندان عباسی در طول این مدت می‌باشد. بزرگ خاندان عباسی، عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> بود که ده پسر داشت و چهار نفر آنان از کارگزاران امام علی<sup>(ع)</sup> بودند. عبدالله بن عباس، کارگزار و فرماندار بصره؛ عبیدالله بن عباس، فرماندار یمن؛ تمام بن عباس، فرماندار مدینه و قثم بن عباس، فرماندار مکه؛ قثم فردی سخاوتمند و با جود و کرم بود. او در مراسم تشییع و

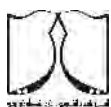


تدفین رسول خدا شرکت داشت. می گویند او آخرین نفری بود که از قبر رسول خدا خارج شد. علمای رجال او را فردی ثقه و مورد اطمینان معرفی کرده اند. وی در فتح بخارا و سمرقند که در زمان معاویه رخ داد، شرکت جست و در جنگ کشته شد. قبر او در سمرقند است. (علوی، ۳۶۰/۱)

عبدالله بن عباس نیز شخصیت فعالی بود که چهار امام اول شیعیان را درک کرد. وی متولی حج برای عموم مسلمین در سالهای بعد از مرگ یزید بوده است. (هاشمی بغدادی، ص ۲۴) ویلفرد مادلونگ در مورد این شخصیت می نویسد: «علی<sup>(ع)</sup> در آغاز شدیداً به توصیه های ابن عباس متکی بود و او را به امارت بصره منصوب کرد. اما اندکی بعد موقتاً خللی در رفتار او پیدا شد و آشکارا بر بعضی از امور حکومت پسر عمویش خرده گیری می کرد. پس از شهادت علی<sup>(ع)</sup> نامه ای به پسرش حسن<sup>(ع)</sup> نوشت و او را به ادامه جنگ های پدرش علیه معاویه و جنگ برای احقاق حق خود تشویق می کرد. او در جنگ حسین<sup>(ع)</sup> علیه یزید در کربلا حاضر نشد؛ همراه با محمد بن حنفیه از بیعت با ابن زبیر امتناع کرد و سرانجام در سال ۶۸ هجری درگذشت». (مادلونگ، ۵۰) گرچه ابن عباس در کربلا حضور نداشت، اما موضع گیری شیعی و ضد حکومت او پس از کربلا عاملی شده بود تا به عنوان یکی از شخصیت های بزرگ شیعی در آن عصر مطرح شود. ابن عباس بعد از کربلا همواره همراه محمد بن حنفیه بوده و موضع گیری هایش همخوان با موضع گیری های ابن حنفیه بود؛ وی ابتدا با ابن زبیر بیعت نکرد. عدم بیعت ابن عباس با ابن زبیر عاملی شد که یزید برای وی نامه بنویسد و از ابن عباس چون در بیعتش وفادار مانده است تشکر کند. عبدالله بن عباس در جواب نوشت: «از عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه، اما بعد نامه ات

درباره فراخواندن پسر زبیر به خویشتن و رد کردن پیشنهادش را که با وی بیعت کنم، به من رسید. و اگر هم آنچه شنیده‌ای درست باشد، نه ستودنت را در نظر داشته‌ام و نه دوستی با تو را، لیکن خدا است که نیت مرا می‌داند. و گمان کردی که تو دوستی مرا فراموش نخواهی کرد، به جانم سوگند از حق ما که در دست داری جز اندکی به ما نمی‌رسانی و بیشتر آن را از ما دریغ می‌داری. از من خواسته‌ای که مردم را به یاریت وادار نمایم و از همراهی با ابن زبیر بازدارم، هرگز، شادمانی و خوشحالی مباد ترا، با اینکه حسین بن علی را تو کشته‌ای! خاک بدهانت ای خاک بر سر، راستی از کم خردی و بی‌فکری تو است، اگر نفست چنین نویدی به تو می‌دهد، و درخور سرزنشی و هلاک سزای تو است. ای بی‌پدر، گمان مبر، با کشتن حسین و جوانان بنی عبدالمطلب، چراغ‌های تاریکی و ستارگان راهنما را از یاد برده‌ام.

ای یزید، به خدا قسم به واسطه‌ی من و آنان عزت یافته و در مقامی که داری جایگزین شده‌ای، چیزی نزد من عجیب‌تر از آن نیست که خواستار دوستی و یاری منی و تو خود پسران پدرم را کشته‌ای و خون من است که از شمشیر تو می‌چکد و خون تو یکی از خواسته‌های من است. یکی از کشتگان خویشان منی، پس اگر خدا بخواهد خون من نزد تو پامال نخواهد شد و از خونخواهی من نخواهی رهید و اگر هم در دنیا خون مرا ربودی، پیش از ما پیمبران و پیمبرزادگان به شهادت رسیده‌اند و وعده‌گاه خداست و در یاری ستمدیدگان و انتقام کشیدن از ستمکاران او خود کفایت است، پس شگفت مدار که امروز بر ما ظفر یافته‌ای، به خدا قسم روزی هم ما بر تو پیروز می‌شویم، اما آنچه از وفاداری و حق شناسی من گفتم، اگر هم چنان باشد به خدا قسم با پدرت



بیعت کردم با اینکه می‌دانستم [که پسر عموهای من] و همه‌ی پسران پدرم برای این امر از تو شایسته‌ترند، لیکن شما گروه قریش بر ما فزونی و برتری جستید و سلطنت ما را از ما ربوده و به خود اختصاص دادید و دست ما را از حق ما کوتاه کردید». (یعقوبی، ۲۴۷/۲-۲۴۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۱/۲۶۵ و ۲۶۶)

موضع گیری تندی که ابن عباس علیه یزید داشته و تا مرز ادعای خونخواهی و مبارزه با شمشیر رسیده است، بیشتر از آنکه بینش سیاسی ابن عباس را نشان دهد، بیانگر به وجود آمدن منفوریت شخصیت یزید در جامعه به ویژه میان خاندان بنی هاشم می‌باشد؛ چراکه در همین نامه ابن عباس به بیعت خود با معاویه برای فرزندش یزید اعتراف می‌کند؛ در ادامه نیز با مرگ یزید و خلافت عبدالملک، ابن عباس به عبدالملک برای اینکه با او و بنی هاشم با مهربانی برخورد کند، نامه می‌نویسد و عبدالملک هم جواب نامه‌اش را به نیکی می‌دهد. (ابن اعثم، ۳۱۹/۶؛ بلاذری، ۹۳۴/۳)

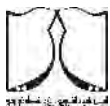
سرانجام ابن عباس در سال ۶۸ هجری در طائف درگذشت و ابن حنفیه، شخصیتی که ابن عباس پس از کربلا همیشه همراه او بود، نمازش را خواند. (عسقلانی، ۴/۱۳۰؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ۳/۱۹۰؛ ابن عبد البر، ۹۳۴/۳) علی بن عبدالله بن عباس، فرزند عموزاده پیغمبر<sup>(ص)</sup> و در طبقه بندی ارتباط با رسول خدا<sup>(ص)</sup> از تابعین و یکی از صحابه که به جهت توانمندی در دانش فقه "خبرالامه" لقب یافته بود؛ (بلاذری، ۴/۲۷؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹، ۳/۱۸۷) می‌باشد. بر این اساس، علی بن عبدالله از سه عنصر ارزشی آن زمان، نسب والا، انتساب دینی و جایگاه روایتی برخوردار بود و به حکم درک و دریافت شریعت، اعتبار

شخصی و دینی را هم کسب کرده بود و به تعبیر جاحظ، شایسته ریاست و امامت بود. (الرسائل السیاسیه، ۱۰۷ به نقل از واسعی، ۱۲۵)

علی بن عبدالله شخصیتی بود که زمینه‌های خلافت و امامت در خاندان عباس را در میان جامعه پی ریزی نمود. مقدسی در مورد علی بن عبدالله می‌نویسد: «علی بن عبد الله پدر خلفاست و او را سجّاد خوانده‌اند؛ چرا که وی به هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد. ولید بن عبد الملک دو بار او را به تازیانه زد، یک بار هنگامی که او با دختر عبد الله بن جعفر ازدواج کرد. و آن زن نزد عبد الملک بن مروان بود و او را طلاق داده بود، ولید به علی بن عبد الله گفت: چرا با او ازدواج کردی؟ وی گفت: زیرا دختر عموی من است و می‌خواست از این شهر بیرون رود. من با او ازدواج کردم تا با او محرم شوم. ولید گفت: تو با مادر خلفا ازدواج می‌کنی تا از مرتبه ما بکاهی؟ بار دوم هنگامی بود که گفت: «این کار (خلافت) در فرزندان من خواهد بود.» ابن کلبی گوید که هفتصد تازیانه بر او زد و او را بر شتری وارونه سوار کرد و شخصی بر او فریاد می‌زد که این است علی بن [عبد الله] دروغگوی. شخصی بر او می‌گذشت، پرسید: این چه نسبتی است که تو را بدان منسوب می‌کنند؟ علی بن عبد الله گفت: سخن مرا شنیده‌اند که این امر در فرزندان من خواهد بود. آن مرد گفت: به خدا که خواهد بود تا آنگاه که بردگان خرد چشم روی پهن، یعنی ترکان، برایشان فرمانروا گردند.» (مقدسی، ۱۳۷۴، ۲/ ۹۳۷ و ۹۳۸)

علی بن عبدالله ادعای خلافت در خاندان خود را به صراحت بیان می‌کرد و به همین خاطر خلفای اموی، ولید و هشام بن عبد الملک او را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند. (همان؛ ابن کثیر، ۹/ ۳۲۱؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۷/۷) اندیشه رهبری





جامعه توسط بنی عباس که علی بن عبدالله آن را طرح ریزی کرده بود، قبل از وفاتش در سال ۱۱۸ هجری به مرحله‌ی عمل رسید و گروه زیادی از مردم برای خلافت فرزندش محمد با وی بیعت کردند. (ابن کثیر، ۳۲۱/۹)

محمد بن علی نخستین فرد از خاندان بنی عباس است که به عنوان یک رهبر سیاسی لقب امام داشته و در سال صد و یک هجری فعالیت خود را به صورت رسمی با اعزام مبلغین به نقاط مختلف جامعه اسلامی آغاز کرد. (طبری، ۹/۳۹۶۴؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۳/۲۵۴؛ مسکویه، ۲/۴۶۸؛ دینوری، ۱۳۶۸، ۲۸۹)

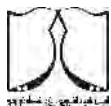
مقدسی در مورد دعوت محمد بن علی می‌نویسد: «امام محمد بن علی، در سال صدم به دعوت پرداخت و نخستین کسانی که دعوت وی را پذیرفتند چهار تن از مردم کوفه بودند و کارشان این بود که مردم را به امامت وی فراخوانند. چند تن دعوت ایشان را پذیرفتند و از او خواستند که دستوری دهد تا دعوت را گسترش دهند. امام محمد گفت: کوفه همه شیعی علی اند و بصره شیعه عثمان و شام جز خاندان ابوسفیان کسی را نمی‌شناسند. مکه و مدینه نیز ابوبکر و عثمان بر ایشان غلبه دارند. بز شما باد خراسان، چراکه من به برآمد نگاه خورشید فال نیک می‌زنم، آنجا که چراغ جهان و مصباح آفرینش است». (مقدسی، ۱۳۷۴، ۲/۹۳۹؛ اخبار الدوله العباسیه، ۲۰۵)

### رهبری عباسیان در جامعه اسلامی

در مورد نفوذ عباسیان در جامعه، مولف کتاب اخبار الدوله العباسیه می‌نویسد: «در پایان سال صد هجری شیعیان عباسی در کوفه به صد نفر هم نمی‌رسیدند

و کسی محمد بن علی را به اسم و نسب نمی شناخت. دعوت به الرضا من آل محمد بود و هنگامی که از اسم فرد سوال می شد؛ مبلغین می گفتند: وظیفه ما کتمان اسم اوست تا زمانیکه ظاهر می شود». (همان، ۲۰۴) طبری هم در مورد دهه‌ی اول دعوت بنی عباس می نویسد: «محمد بن علی وقتی به سال صد و سوم یا صد و چهارم، فرستاده خویش را به خراسان روانه کرده بود، گفته بود به سوی شخص مورد رضایت دعوت کنند و از کسی نام نبرد». (طبری، ۱۰/۴۵۵۰)

در مورد دعوت عباسی و اینکه تا چه زمانی رهبر عباسیان برای پیروانشان معین نبوده و فدائیان با عنوان کلی الرضا من آل محمد دعوت کرده‌اند، دقیقاً مشخص نیست. رسول جعفریان در کتاب تاریخ تشیع در ایران می نویسد: «گویا فعالیت مستقل عباسیان از اوایل قرن دوم آغاز شده است، با این حال تا سال‌ها، آنان در کنار علویان بودند و با استفاده از محبوبیت آنها فعالیت سیاسی را دنبال کردند. در آن شرایط، برای آنان این امکان وجود نداشت تا به طور مستقل حرکتی انجام دهند. این بدان جهت بود که مصداق آل و اهل بیت<sup>(ع)</sup> با توجه به احادیثی که در این باب وجود داشت، تنها فاطمه<sup>(س)</sup> علی<sup>(ع)</sup>، حسن<sup>(ع)</sup> و حسین<sup>(ع)</sup> بودند». (جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۳) در نقد مطلبی که مؤلف تاریخ تشیع در ایران نوشته‌اند، بایستی متذکر شد که مصداق اهل بیت<sup>(ع)</sup> در قرن اول و دوم هجری شامل تمامی بنی هاشمیان می شد (رک: ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۵۵/۱۲، یعقوبی، ۲ / ۲۶۱؛ عسقلانی، ۶ / ۲۷۷؛ ابن سعد، ۵ / ۲۱۳؛ مجلسی، ۱ / ۱۷۷؛ ۲۳، ۳۶۶)



و نیز شواهدی در دست است که نشان می‌دهد تبلیغ عباسیان حداقل در خراسان برای خود عباسیان، با عنوان مشخص صورت گرفته است. در منابع آمده است که در سال ۱۱۸هـ. ق عمار بن یزید، سرپرست شیعیان بنی عباس در خراسان، به سوی محمد بن علی دعوت می‌کرد و بعد از انحراف عمار بن یزید، شیعیان از خراسان به محمد بن علی نامه نوشتند که نزد ایشان بیاید. (طبری، ۹/۱۶۴؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۴/۱۹ و ۱۲۰؛ مقدسی، ۱۳۷۴، ۲/۹۴۰) محمد بن علی عباسی، بکیر بن ماهان را نزد شیعیان خویش در خراسان فرستاد و همراه وی به آنها نامه نوشت و خبرشان داد که خداهش شیعیان وی را از راه به در برده است. خراسانیها سخن بکیر را باور نداشتند، اما امامت محمد بن علی برای آنها امری از پیش ثابت شده بود. (طبری، ۹/۲۲۳ و ۴۲۲۴)

دینوری نیز می‌نویسد: «در سال ۱۰۰هجری گروه‌های شیعه به نزد محمد بن علی که در شام مستقر بوده آمدند و این آغاز توجه شیعه به عباسیان بود. داعیان مردم را به بیعت با محمد بن علی فرا می‌خواندند». (دینوری، اخبار الطوال، ۲۳۲ و ۲۳۳) و در ادامه نیز می‌نویسد: «جنید، والی هشام اموی در خراسان، هنگامی که داعیان عباسی را دستگیر نمود به ایشان گفت: ای تبهکاران! شما به این سرزمینها آمدید و دلهای مردم را بر بنی امیه تباه کردید و برای بنی عباس دعوت می‌کنید». (همان، ۳۳۵)

در طبری آمده است که ابو محمد زیاد، در خراسان به سوی بنی عباس دعوت می‌کرده است. غالب، از ابر شهر برای مشاجره نزد وی آمد. غالب، خاندان ابی طالب را و زیاد، خاندان بنی عباس را برتر می‌شمرد. (طبری، ۹/۸۷۴) چنانکه طبری نقل کرده زیاد هنگام امارت اسد بن عبدالله از طرف محمد بن علی،

نخستین فردی بود که برای دعوت عباسیان به خراسان رفته است. (همان، ۴۲/۱۴) محمد بن علی، در مقابل هشام اموی به صراحت بیان می‌کند که او و خاندانش ادعای امامت دارند، مطلبی که پیش از این هشام از آن آگاهی یافته بود، اما این مسئله را چندان جدی نگرفته بود. (دینوری، الامامه و السیاسه، ۱۵۰/۲)

محمد بن علی در سال ۱۲۶ هـ. ق وفات یافت و فرزندش ابراهیم امام، جانشین وی شد. بکیر بن ماهان به مرو رفت و نقبا و مبلغین را جمع کرد و خبر وفات محمد را اعلام نمود و گفت: فرزند خود، ابراهیم را به جانشینی منصوب کرده است. نامه ابراهیم را به آنها داد و آنها نامه را بوسیدند و هر چه از شیعیان به عنوان زکات جمع کرده بودند، به وی دادند تا برای ابراهیم ببرد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۲۲۳/۱۴؛ طبری، ۴۴۳۲/۱۰)

در عصر ابراهیم، عباسیان نسبت به نفوذ خود در خراسان آسوده خاطر بودند. ثروتی که از شیعیان خراسان به ایشان رسیده بود نیز زمینه مناسبی شد تا ابراهیم به دنبال جذب دیگر گروه‌های بنی هاشم برآید و شخصیت اجتماعی خود را در بنی هاشم بالا ببرد، که در نتیجه‌ی آن، اعتراض به رهبری وی و خاندانش در صورت محقق شدن جنبش، در آینده کمتر شود.

ابن اثیر در مورد ابراهیم می‌نویسد: «هنگامی که ابراهیم وارد شهر مدینه شد به مردم شهر کمک مالی نمود؛ به عبدالله بن حسن بن حسن، پانصد دینار و برای جعفر بن محمد، هزار دینار فرستاد. به گروهی دیگر از علویان نیز کمک مالی کرد. حسین بن زید بن علی که کودک بود، بر او وارد شد، از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من حسین بن زید بن علی هستم، او را در آغوش گرفت و



سخت گریست تا جامه‌ی خود را تر کرد، سپس به مباشر خود گفت: هر چه از مال مانده بیاور، باقی مال را آورد که چهار صد دینار بود، آن را به حسین بن زید داد و غلامی همراه وی نزد مادرش فرستاد که عذر بخواهد». (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۵۴/۱۵)

ابراهیم دیگر همه چیز را تمام شده می دانست. ابومسلم مامور بود که ضربه پایانی را به حکومت اموی بزند؛ ابراهیم به ابومسلم گفت: تو از اهل بیتی، طوایف یمنی را بنگر و با آنها باش و میانشان سکونت گیر که خدا کار ما را جز به تایید ایشان راست نیاورد. از طوایف ربیعہ برحذر باش و اگر توانستی عرب زبان در خراسان باقی نماند. (همان، ۲۶۶/۴؛ ابن کثیر، ۳۹/۱) طبری در این مورد می نویسد: «داعیان به امامت بنی عباس فراخواندند و به کسانی که از دور و نزدیک دعوتشان را پذیرفتند پیام دادند و گفتند: کار عباسیان را آشکار کنید و سوی آنها دعوت کنید». (طبری، ۴۵۱۶/۱۰) سرانجام سفاح میوه‌ی درختی را که خاندانش کاشته بودند، در سال ۱۳۲ هـ. ق برداشت نمود.

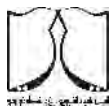
برخی از نویسندگان گمان کرده‌اند که شعار الرضا من آل محمد، یک شعار چند پهلو و سیاسی در جهت جلب همه گروه‌های مبارز علیه حکومت بوده است و در نتیجه علویان فریب تبلیغات عباسیان را خورده‌اند. (خضری، ۹؛ اشپولر، ۵۹؛ لاپیدوس، ۱۱۷؛ هاینس هالم، ۵۶) و نهضت مصداق مشخصی را برای آن به جامعه معرفی نکرده است، حال آنکه محرک نهضت عباسی خراسانی‌هایی بوده‌اند که به رهبری خاندان عباسی، تحت تاثیر تبلیغاتی که در چند دهه توسط این خاندان صورت گرفته بود، عقیده داشتند و رهبر کاملاً مشخص بود که عباسی است و به همین جهت هنگامی که عبدالله محض، نزد امام صادق<sup>(ع)</sup>

می‌رود تا در مورد نامه دعوت ابوسلمه حرف بزند، امام به عبدالله می‌فرماید: «از چه زمانی اهل خراسان شیعه تو بوده‌اند؟» (ابن طقطقی، ۱۵۱ و ۱۵۲؛ مسعودی، ۲۵۴/۳) این جمله حکایت از آن دارد که معلوم است خراسانی‌ها، شیعه چه کسی هستند. نهایت فریبی که امکان دارد علویان از تبلیغ عباسیان خورده باشند مربوط به شاخه‌ی کیسانی شیعیان است که مطابق برخی گزارش‌ها عباسیان در ابتدا ادعای وصایت و جانشینی ابوهاشم، فرزند محمد بن حنفیه را داشته‌اند. (اصفهانی، ۱۲۳؛ بلاذری، ۲۷۵/۳؛ اخبار الدوله العباسیه، ۱۶۵)

### رابطه‌ی عباسیان با بزرگان بنی هاشم

پیرامون رابطه‌ی عباسیان با سایر سران بنی هاشم باید گفت که آنها هیچ‌گاه خود را از بنی هاشم جدا نکرده و با آنها در ارتباط بودند. بیشترین ارتباط سیاسی خاندان عباس با محمد بن حنفیه و در ادامه با فرزندش، ابوهاشم بود که در ابتدای شکل‌گیری نهضت، خود را وصی و جانشین ابوهاشم معرفی می‌کردند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۲۵۴/۱۳؛ دینوری، الامامه و السیاسه، ۱۴۹/۲؛ ابن طقطقی، ۱۴۱؛ نوبختی، ۲۴ و ۲۵)

بر اساس برخی گزارش‌ها در سال ۹۸ قمری، ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه پس از مسموم شدن توسط سلیمان بن عبدالملک و در راه بازگشت به مدینه، در حمیمه فرود آمد. وی قبل از مرگ خود به جانشینی محمد بن علی وصیت کرد و اسرار دعوت و تشکیلات مخفی را که برای مبارزه با امویان تاسیس کرده بود، به او سپرد. (بلاذری، ۲۷۳-۵/۳؛ اخبار الدوله العباسیه، ۱۶۷؛ دینوری،



۱۴۱۰ق، ۱۴۹/۲؛ ابن عبد ربه، ۱۹/۵-۲۱۸؛ اصفهانی، ۱۲۳ و ۱۲۴؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۵۳/۵، یعقوبی، ۲۹۷/۲)

اما اینکه وصیت مبنی بر واگذاری رهبری شیعیان به عباسیان، یک گزارش صحیح تاریخی است یا ساخته عباسیان، موضوعی مبهم است، چنانکه هاینس هالم این وصیت را از جعلیات تاریخی می‌داند. (هالم، ۶۰) در مراحل بعدی عباسیان بیشتر از اینکه به این وصیت استدلال نمایند، به استدلالهایی روی آوردند که آنها را خویشاوند و وارث پیامبر<sup>(ص)</sup> نشان دهد.

عباسیان پس از قدرت و کسب نفوذ، مشروعیت خود را از ابوهاشم جدا کرده و گفتند: همانا امامت برای عباس، عموی پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌باشد، چرا که او اولی ترین و نزدیکترین فرد به آن حضرت است. (اخبار الدوله العباسیه، ۱۶۵) عباسیان با زید و خاندانش نیز با مهربانی و احترام رفتار می‌کردند، ابومسلم نماینده عباسیان، یحیی بن زید را با احترام دفن کرده و قاتلانش را به قتل رساند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۷۸/۱۴؛ اصفهانی، ۱۵۷ و ۱۵۸) ابراهیم امام نیز با احترام و ادب با حسین بن زید برخورد نمود. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۵۴/۱۵)

عباسیان از قیام عبدالله بن معاویه نهایت استفاده را داشته؛ در واقع قیام عبد الله بن معاویه برای عباسیان مانند یک امتحان بود، زیرا هم زمان با تلاش سخت امویان برا سرکوب وی، عباسیان با نظارت دقیق، هم تجربه آموختند و هم در رهبری داعیان خراسان تغییراتی ایجاد نمودند که در پیروزی آنان تأثیر بسیار داشت و هم توانستند در پناه قیام عبد الله بن معاویه، کار دعوت را در خراسان به سامان آوردند. (خضری، ۱۳) خاندان عباسی هنگامی که قدرت یافتن روز افزون ابن معاویه را مشاهده کردند، دست دوستی به سوی وی دراز کرده، به

این امید که اگر حکومت را به دست گرفت، آنها نیز نصیبی از آن برده باشند. در نهایت بعد از شکست ابن معاویه، عباسیان وی را از میان برداشتند. تبلیغات و قدرت عبدالله بن معاویه سبب شد که گروهی امامت او و وصایت ابوهاشم در مورد وی را بپذیرند، بعد از آنکه قیام ابن معاویه سرکوب شد، عباسیان ادعای وصایت ابوهاشم را سر دادند که سبب نزاع بین طرفداران ابن معاویه و پیروان عباسیان بر سر وصایت بنی هاشم روی داد. که با داوری شخصی به نام «ابو ریاح» قضیه به نفع عباسیان فیصله یافت. (نوبختی، ۳۵)

خاندان عباسی از صدر اسلام تا اواخر قرن اول هجری همراه علویان بوده و بعد از آن به تدریج حرکت سازمانی خویش را آغاز نمودند، با این حال پیوستگی خویش را با سایر سران بنی هاشم نیز حفظ نمودند؛ تا آنکه در بحبوحه قیام، ابوسلمه تصمیم گرفته بود که خلافت را به خاندان علی<sup>(ع)</sup> منتقل سازد؛ از این رو نامه‌هایی با یک مضمون به نام امام صادق<sup>(ع)</sup>، عبدالله محض و عمر اشرف نوشت و طی آن هر کدام از آنان را دعوت نمود که نزد وی برود تا ابوسلمه به نفع ایشان فعالیت کند و حکومت را به او برساند. امام صادق<sup>(ع)</sup> به فرستاده ابوسلمه فرمود: مولای تو شیعه شخص دیگری است. (مسعودی، ۳/ ۲۰۶۹؛ ابن طقطقی، ۵-۱۵۴)

ابومسلم نیز برای امام صادق<sup>(ع)</sup> پیرامون دعوت برای خلافت ایشان نامه‌ای نوشت که امام در جواب نامه وی نوشتند: «نه تو از نیروهای من هستی و نه زمانه، زمانه من است». (شهرستانی، ۱۵۴) البته گزارش دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن امام صادق<sup>(ع)</sup> به آورنده نامه فرمودند: نامه تو را جوابی نیست، از نزد ما برو. (مجلسی، ۲۹۷/۴۷) در هر حال مذاکرات صورت گرفته از سوی





سرداران جنبش عباسی با سایر سران بنی هاشم می‌تواند بازگوی این مطلب باشد که دعوت عباسی حداقل در منطقه کوفه از ماهیت مشخصی برخوردار نبوده و سرداران این جنبش با آگاهی از این مطلب بعد از رسیدن جنبش به کوفه در پی تغییر رهبر برآمده‌اند.

بنی عباس نسبت به زید و سپس، فرزندش، یحیی رفتاری احترام آمیز داشتند، داوود بن علی با زید صحبت می‌کند و تلاش می‌نماید او را از قیام با کوفیان باز دارد که شیعیان به زید می‌گویند: این مرد نمی‌خواهد تو قیام کنی و ادعا می‌کند که خود و خانواده او احق و اولی هستند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۴ / ۱۳۸) در متن این گزارش دو نکته اساسی نهفته است؛ یکی اینکه قیام زید از نظر شیعیان، قیام رهبر و امام است و دیگر اینکه سخن از رهبری عباسیان در منطقه کوفه ولو در حد بیان و ادعا وجود داشته است.

بعد از این واقعه گزارش دیگری از رابطه بنی عباس با زید مشاهده نمی‌شود، تا اینکه فرزند زید، یحیی در سال ۱۲۵ هـ. ق در خراسان به دار آویخته شد و ابومسلم نماینده عباسیان، جسدش را با احترام دفن کرد و به مدت یک هفته برای او عزاداری برپا نمود؛ (مسعودی، ۳ / ۲۲۵؛ اصفهانی، ۱۵۰) ابومسلم قاتلان یحیی را نیز به قتل رساند. (اصفهانی، ۱۵۰)

در پایان پیرامون عباسیان و رهبری ایشان در جامعه شیعه بایستی گفت: آنها به تدریج و از طریق تبلیغ در خراسان، برای خود نفوذ و مشروعیتی<sup>۰</sup> حداقل در خراسان - بدست آورده و در ادامه به جلب طوایف بنی هاشم و اعراب قحطانی، از طریق اقداماتی چون کمک مالی به علویان و مردم مدینه، پرداختند. تکیه‌گاه

اصلی عباسیان، ناحیه خراسان بود، چنانکه محمد بن علی خطاب به پیروانش گفت: «همانا اهل شام یاران ظالمان و آفتی برای این دین و پیروان لعنت شدگان هستند و برای یاری بنی امیه برانگیخته شده‌اند. اکثر اهل عراق به پیروی آل‌ابی طالب فریفته شدند و اهل خراسان را خداوند برای ما اختصاص داده است، پس آنها یاران و انصار ما هستند». (اخبارالدوله العباسیه، ۲۰۵)

لمبتون نیز در مورد گرایش عباسی خراسانیان می‌نویسد: «خراسانیان در طول اولین سالهای خلافت عباسیان همچنان هوادار اصلی آنها بودند، اما ناکامی عباسیان در تحقق آرمان علویان و پذیرش عقیده معتزله، آنها را از عباسیان جدا ساخت». (لمبتون، ۱۵۵) و نیز می‌نویسد: عباسیان در جریان نهضت، خود را از مصادیق اهل بیت دانسته و تعبیر اهل بیت را توسعه دادند تا شامل همه‌ی خویشاوندان پیامبر<sup>(ص)</sup>، از طریق ذکور شود. (همان، ۱۳۹) البته از قبل نیز مفهوم اهل بیت شامل همه‌ی خویشاوندان پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌شد، اما اصرار عباسیان بر شعار «الرضا من آل محمد»، مشروعیت رهبری و امامت آنها را تضمین می‌نمود.

## نتیجه‌گیری

واقعه کربلا زمینه ساز فعالیت گسترده بنی هاشم در مقابل حکومت اموی شد، به نحوی که هرکدام از بزرگان بنی هاشم خویش را خونخواه حسین<sup>(ع)</sup> معرفی کرده و حرکتی سیاسی علیه حکومت ایجاد می‌کردند، حال با توجه به این شرایط و همچنین برخورد تحقیر آمیز حکومت با موالی، خاندان عباسی که یکی از دو شاخه اصلی بنی هاشم به شمار می‌آمدند از وضعیت آشفته سیاسی اجتماعی جامعه به ویژه در منطقه خراسان استفاده نموده و با تهییج احساسات مردم و کاربرد شعار "الرضا من آل محمد" مشروعیت رهبری را برای خویش، حداقل در منطقه خراسان، به وجود آورده و رهبری خویش را بر بخشی از جامعه شیعه در اوایل قرن دوم هجری به اثبات رسانده و از این طریق توانستند بزرگترین جنبش سیاسی علیه حکومت اموی را ایجاد کرده و حکومت اسلامی را به خاندان بنی هاشم انتقال دهند.



## منابع

آربری، آرتو جان (۱۳۸۸). میراث ایران، مترجمان احمد بیرشک و دیگران، تهران، علمی و فرهنگی.

لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۸۹). دولت و حکومت در اسلام: سیری در نظریه سیاسی فقهای مسلمان از صدر اسلام تا اواخر قرن سیزدهم، ترجمه: محمد مهدی فقیهی، تهران، شفیعی.

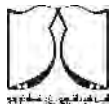
ابن أبی الحدید، عبد الحمید (۱۴۰۴ق). شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، محقق/مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.  
ابن اثیر، عزالدین بن علی (۱۴۰۹). أسد الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دار الفکر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). الکامل، ترجمه: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.

ابن اعثم کوفی، احمد بن علی (۱۴۱۱ق). الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ق). الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله (۱۴۱۲ق). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.



ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸ ق). الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، تحقیق عبد القادر محمد مایو، بیروت، دار القلم العربی.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷ ق). البدایة و النهایة، بیروت، دار الفکر.

اخبار الدوله العباسیه و فیه أخبار العباس و ولده (۱۳۹۱ ق). تحقیق عبد العزیز الدوری و عبد الجبار المطلبی، بیروت، دار الطلیعة.

اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰). المقالات و الفرق، تصحیح و تعلیق محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۲.

اصفهانى، ابو الفرج [بى تا]. مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة.

الشامی، فضیلت (۱۳۶۷). تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجرى، ترجمه سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور، تهران، امیرکبیر.

اندلسی، ابن عبد ربه (۱۴۰۴ ق). العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه.

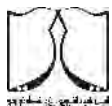
بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ ق). جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.

خضری، سید احمد رضا (۱۳۸۴). تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران، سمت.

دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰ ق). الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.

دینوری، احمد بن داوود (۱۳۶۸). اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی.

- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق: محمد بن فتح بدران، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۳، چ ۳.
- طبری محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ ۵.
- علوی، سید علی (۱۳۹۰). تاریخ تحولات سیاسی و اداری در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۵). جانشینی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربیه.
- محمد عبدالحی، محمد شعبان (۱۳۸۶). فراهم آمدن زمینه های سیاسی اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان، ترجمه پروین ترکمنی آذر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۴۰۹ق). مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، چ ۲.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹). تجارب الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، چ ۳.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه



نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۸۶). *فرق الشیعہ*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی.

واسعی، سید علیرضا (۱۳۹۱). *واقعہ حرہ: رویارویی ارزشهای دینی و سنتهای جاهلی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

هاشمی بغدادی، محمد بن حبیب [بی تا]. *المحبر*، تحقیق ایلزه لیختن شپیتر، بیروت، دارالافاق الجدیدہ.

هالم، هاینس (۱۳۸۹). *تشیع*، ترجمه محمد تقی اکبری، قم، ادیان.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب [بی تا]. *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر.

